اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 تلمیذ: از شما در مورد بیلیارد و پاسور سوال كرده بودند شما فرموده بودید اگر در عرف از قمار بودن خارج بشود اشكالی ندارد آیا می شود شطرنج هم همین حكم را دارد؟

 استاد: برای شطرنج نص داریم، «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام اللَّاعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ مُشْرِک وَ السَّلَامُ عَلَی اللَّاهِی بِهِ مَعْصِیةٌ»[[1]](#footnote-1) موضوعاتی كه در زمان شارع آن موضوعات وجود خارجی نداشته، فقط خود عرف آن موضوعات را وسائطی ایجاد كرده و داخل در تحت عناوین كلی قرار داده، آنها از تحت آن عناوین اگر خارج بشود حكم همان اباحه پیدا می‌كند، مثلًا یكی از موضوعات مساله استعمال دخان است، استعمال سیگار و امثال ذلك، تنباكو و اینها در زمان شارع نبوده و طبعاً حكمی هم ندارد، حكمی كه برایش مترتب می‌شود بلحاظ عنوان ضرر است، حالا اگر فرض كنید یك سیگاری درست كنند كه بگویند ضرر ندارد، خب طبعاً حرمت هم ندارد ما چیزی به نام سیگار كشیدن در زمان شارع نداشتیم، یا اینكه اگر هم بوده در همان زمان خب آن هم منوط به ضرر بوده و داریم مثلًا چیزهایی كه در آنجا ملاك، ملاك ضرر است فرض كنید كه موضوعاتی كه احكام در آن در زمان شارع بار شده و آن احكام اختصاص به زمان شارع دارد، مثل فرض كنید حرمت بیع نجس مثل دم و امثال ذلك كه این حرمت متعلق به دم، بلحاظ عدم استفاده الّا با همان حیثیت نجاست خودش، كه طبعاً در این زمان این عنوان عدم استفاده برگشته و عنوان دیگری پیدا كرده و وقتی كه عنوان دیگری پیدا بكند در این صورت معامله بر او جایز می‌شود مثل همان كلب هراش كه این خرید و فروشش حرام است ولیكن همین كلب وقتی كه به صورت كلب معلَّم در بیاید و یا كلب حارس و كلب صید، این همان كلب است ولی حلال می‌شود و مهم این است كه بواسطه كلب صید شدن نجاستش از بین نمی‌رود، نه اینكه حالا چون كلب معلَّم و صید و حارس اینها شد دیگر حالا طاهر است، همان نجاست باقی است و همان آثار روحی و نفسی مترتب بر آن باقی است، در منزلی كه باشد ملائكه نمی‌آیند، لذا فرض كنید باید گوشه حیاط گذاشت و نباید آن را در محیط ساختمان آورد، حتی اگر عكسش هم باشد عكس كلب و اینها اگر در جایی باشد ملائكه نمی‌آیند، ولی در عین حال خرید و فروشش جایز است، معلوم است مساله حرمت به نفس نجاست من حیث هی هی بر نمی‌گردد، چون نجاستش از بین نرفته، به عدم انتفاع از عین برمی‌گردد حالا عدم انتفاع تبدیل به انتفاع شده، انتفاع عقلایی، الان اگر خون نباشد خب یارو در بیمارستان می‌میرد، سابق كه عمل جراحی نبود، فرد می‌مرد، فرد آپاندیسیت می‌گرفت می‌مرد اما حالا كه جراحی‌اش می‌كنند هموگلوبینش هم پایین است خون باید تزریق بشود خب در این صورت تلف می‌شود و این مساله خود عنوان را متحوِّل می‌كند، عنوان عدم انتفاعی كه آن عدم انتفاع آن تبدیل می‌شود به انتفاع، همین‌طور مساله، مساله الكل است در مساله الكل در زمان سابق الكل خب همان خمر است، منتهی درصدش تفاوت می‌كند، اینها مختلف است خصوصیاتش و درصدش تفاوت دارد چهل درصدی داریم، سی درصدی داریم، بیست‌درصدی داریم و اینها را شما بهتر می‌دانید، بحث خمر و میزان درصد الكلش است كه چیست؟ خلاصه اینها تفاوت می‌كند، خب شارع كه این خمر را حرام كرده بواسطه الكلش حرام كرده، نه بواسطه آن جزء دیگر، لذا اگر شما از خمر آن سی‌درصد الكل را بگیرید، خب این خمر نیست، یك مایعی است مثل بقیه مایعات، شما اگر رفتید الان در آزمایشگاه و خمر را بردید و الكلش را جدا كردید بقیه‌اش چیست؟ شربتی است شیرین یا تلخ؟

 تلمیذ: تلخ است.

 استاد: شاید تلخی‌اش هم مال الكل باشد، حالا اگر رفتند و الكلش را آمدند از آزمایشگاه برداشتند حكم ثانوی دارد، حالا اگر بگویید آقا این قبلًا الكل داشته و الان ندارد، این الان هذا امرٌ آخر، اگر خون را در آزمایشگاه پلاسمایش را بیرون كشیدید و جدا كردید حالا خیلی مصارف دارد، این نجس نیست، این دیگر خون نیست خونی كه فقط اجزایش را جدا بكنند، گلبول سفیدش را جدا بكنند، پلاسمایش را جدا بكنند، تركیبات دیگرش را جدا بكنند هركدام از اینها برای خودش نجس نیست بله این اگر با هم تركیب بشود می‌شود دم و آن نجاست بر آن بار می‌شود، لذا خود پلاسمای تنها را شما می‌توانید بفروشید، خرید و فروش آن اشكال ندارد دیگر دم به حساب نمی‌آید این مجموعه من حیث المجموع این دم به حساب می‌آید، الكلی كه الان هست الان الكل یكی از مصارف ضروری است، مخصوصاً آن الكل انگورش كه می‌گویند مصارف طبی دارد، كه آن میزان خالصی‌اش بیشتر از همه است در عمل جراحی، الكل انگور استفاده می‌شود، آن الان فی حد نفسه خرید وفروشش بلا مانع است، من سابق یادم است وقتی كه با مرحوم پدرم می‌رفتم بچه بودم، شش یا هفت ساله بودم داروخانه وقتی ایشان می‌رفتند، داروخانه به اسم آقای جوهرچی بود، خدا رحمتش كند، خیلی آدم خوبی بود، سرچشمه، آن خیلی آدم بسیار متدین و بسیار مرد چیزی بود، پولهایی كه از الكل و اینها بود در یك جعبه می‌گذاشت كه با پول داروهای دیگر قاطی نشود، آن وقت ایشان مرحوم پدرم یادم است، او هم می‌دانست وقتی كه مثلًا الكل می‌گرفتند چون آمپول می‌زدند، ایشان می‌گفتند: در ازای شیشه الكل پولش را می دهم، این پول مال شیشه است، این فقط یك جهت برای چیز بود توطین نفس بود والا كسی در ازای شیشه یك دفعه سی‌تومان نمی‌دهد، شیشه كه دو ریال است، نمی‌آید سی تومان پول بدهد یا الان قیمتش باید بالا رفته، وقتی گوشت كیلویی ده هزارتومان می‌شود لابد الكل هم چند هزار تومان شده، شیشه پلاستیكی شیشه كه هست مثلًا قیمتش ده تومان است، من سه هزار تومان می‌دهم و می گویم پول شیشه است، این می‌گوید درست است نه نیازی به این چیزها نیست، خود پول در مقابل الكل چه اشكالی دارد، آن الكل در آن موقع حكمش، حكم عدم انتفاع بود و بر اساس عدم انتفاع شارع این حكم را مترتب كرده، حالا همین خاك را، خاك طاهر است یا نجس است؟ طاهر است شما خاك را بردارید بفروشید، معامله باطل است، چون عدم انتفاع است شما یك كیلو خاك را ببرید آقا یك كیلو خاك را بخر ولی همین خاك را می‌خواهید بردارید بریزید در باغچه، معامله اشكال ندارد، خاكی كه برای باغچه است تا خاكی كه شما همینطوری بخرید دوتا است، دو حكم دارد در حالی كه هردو یكی است، یكی عدم انتفاع محلله و عقلایی، یك هم عدم محلله و عقلایی است و هیچ تفاوتی هم نمی‌كند، لذا شرط برای صحت معامله، شرط، شرط معامله مساله قیمت داشتن و ارزش داشتن عقلائیه است، یعنی وقتی كه شارع معامله را امضاء می‌كند، این امضاء شارع بر اساس سیره عقلائیه است كه عقلا بنا را در تعامل عوض و معوَّض بر ارزش مالیه قرار می‌دهند، و بنده خودم می‌خواهم نسبت به این چوبی كه در آن گوشه مدرسه هست من می‌خواهم به او ارزش مالیه بدهم و آن را همینطوری به ده هزار تومان به شما بفروشم، معامله باطل است، معامله صحیح نیست و ارزش ندارد، چوب چه ارزشی دارد، ارزشی كه بنای عقلا بر آن مترتب نیست از طرف شارع این هم ممضی نیست مگر اینكه در همین در یك وقت دیگر یك ارزش دیگری پیدا بكند، آلات قمار خب این خرید و فروشش حرام است چرا؟ چون انتفاع عقلائیه بر این آلات قمار مترتب نیست، نفع عقلا نه اینكه عقلا در اینجا قائل به انتفاع از آلات نیستند، نه هستند بنای عقلائیه‌ای كه مترتب بر امضاء شارع است، این بنا منظور است نه سیره عقل عقلای مِن حیث أنَّهم عقلاء، بدون لحاظ شرعیت و اباحه شرعیه، یعنی عقلاء متشرِّع در اینجا، در این سیره مدخلیت دارد، نه عقلاء غیرمتشرِّع، مثل عقلای یهود و نصاری و كمونیست، ملحدین و امثال ذلك، اینها عقلای غیرمتشرِّع هستند و بنایشان بر آن استفاده است حالا گوشت خوك را می‌خورند و بنایشان بر این است، الكل هم مصرف می‌كنند و بنایشان بر این است، قمار و همه چیز را دارند و بنایشان براین است، اصلًا زندگیشان بر قمار و این حرفها می‌گذرد، خب این سیره عقلائیه كه ممضی شارع نیست، سیره عقلائیه مبتنی بر امضای شرع یعنی نه خود سیره در آن رضای شرع باشد، كه در اینجا دور لازم بیاید كه خود مشروعیت سیره عقلائیه مبتنی بر امضای شارع باشد و این امضای شارع و حكم شارع مبتنی بر سیره عقلائیه باشد، سیره عقلائیه در ظرف شرع منظور من است، نه مبتنی بر رضای شارع كه رضای فعلی در آنجا مورد لحاظ باشد، نه آن نیست سیره عقلائیه در ظرف شرع، این سیره عقلائیه مورد رضای شارع است مگر اینكه در آنجا خلاف و استثناء در آنجا مساله جور دیگری باشد، پس در آن مواردی كه شارع خودش فی حد نفسه حكم خاص نیاورده، ولی بنای عقلا در آنجا بر اجرای این رویه است شارع آنجا را امضاء می‌كند، وقتی كه در زمان شرع، شارع نگاه می‌كند به بنا و سیره عقلائیه می‌بیند برای الكل این عقلا چیزی را چیز نمی‌كنند رویه عقلائیه قابل انتفاع وجود ندارد، وقتی ندارد این از آن طرف رویه وجود ندارد، از آن طرف نمی‌دانم مفاسد برایش مترتب است حكم حرمت می‌كند، ولی همین سیره عقلائیه در ظرف شرع ما الان نگاه می‌كنیم برای استفاده غیراكل، غیرشرب برای استفاده غیرشرب اینها روش عقلی دارند، خب شارع هم كه می‌گوید ما كه نمی‌خوریم، برای استفاده‌های دیگر چیز بكنیم بكار ببریم خب محذور آن مفسده كه در آن موقع مترتب بر شرب بود، خب الان نیست، آن موقع مفسده مترتب بر شرب بود همان موقع اگر پزشكانی پیدا می‌شدند و بعد این قضیه را كه می‌گویند: خارجی‌ها الكل را كشف كردند، این قضیه اینجور نیست مال رازی است، رازی الكل را كشف كرد، نه خارجی‌ها، اگر همان موقع حتی می‌گویند این قضیه مربوط به امام صادق است، این قضیه برگشتش به جابربن حیان است كه آن در كتابش دارد كه كیفیت استخراج الكل و راه پاك كردن جسوم و اینها را حضرت صادق به او فرمودند در آن قضیه چیز است و بعد هم شنیدم كه یك محلی كشف شده در كوفه كه شنیده بودم كه فضای خیلی وسیعی است كه اینجا دیدند مال این آزمایشگاه جابربن حیان بوده، الان نمی‌دانم كه این به چه صورت است ولی این را من سالها پیش شنیده بودم كه یك همچنین چیزی است و زیر زمین بوده و این را الان محفوظ نگه داشتند، آن سیره عقلائیه در آن موقع اجازه انتفاع به غیرشرب را نمی‌داد، چون عقل در احكام انشائی خود، عقل بر اساس تجربه عمل می‌كند و تجربه در آن موقع، این نتیجه را در اختیار عقل قرار نداده بود، كه این نفع غیر شرب را از این خمر یا از این الكل بتواند استنتاج كند، كه بر اساس این نتیجه عقلائیه و عرفیه، نتیجه عقلائیه بتواند حكم به اباحه تصرف را بكند و منتظر جواز شرع باشد كه از نظر شرع در اینجا چه حكمی برای این مساله آمده است، من بواسطه تجربه، این نفع بدون شرب را در این قضیه من این نفع را استنتاج كردم و انتزاع كردم و این نفعی را كه من انتزاع كردم با آن مفسده‌ای كه شارع آن مفسده را علت برای ترتّب حكم قرار داده است با او منافاتی ندارد، آن مفسده به جای خودش برگشتش و این نفع برگشتش به استعمال خارجی، شارع كه نگفته حتی دست زدنش هم حرام است نه آقا همین جوری فرض كنید اصلًا خمر را برمی‌دارید می‌آیید یك جا می‌ریزید خب این چه اشكال دارد، آدم می‌رود یك جا می‌ریزد شما كه می‌خواهید خمر را یك جا خالی كنید خب اینجا خالی كنید اینجا هم ضد عفونی می‌شود این كه اشكال ندارد، وقتی كه این حكم از ناحیه عقل برایش آمد طبعاً شارع هم آن مفسده را نمی‌تواند او را مورد لحاظ قرار بدهد، لذا این مساله بر می‌گردد به حلیت، حلیت در این مورد، حكم بیع هم مترتب بر این می‌شود، حكم بیع هم مترتب بر حلیت می‌شود لذا اگر فرض كنید یك شخصی نتوانست به الكل دسترسی پیدا كند، می‌تواند حتی خمر را برای ضد عفونی می‌تواند بگیرد اشكالی ندارد، چون مقصود از خمر در اینجا خود همان استعمال غیرشرب در اینجا هست، در عین اینكه آن نجاست به حال خودش باقی است، نجاست به حال خودش باقی است، آن آثار به جای خودش باقی است، آن آثار مترتب بر نفس كه فقط صرف یك تجویز معامله در اینجا محقق می‌شود فقط همین، صرف تجویز معامله و رعایت كیفیت استعمال در این خصوص و این مورد و نظایر اینها خب خیلی زیاد است كه این را انسان بدست بیاورد، در مساله دخانیات و اینها هم همین است در دخانیات و این چیزها الان سیگار كشیدن بعنوان یك ضرر جدی از نظر بهداشت مطرح است و ضرری كه منتهی خب ضرر، ضرر آنی نیست ولی خب ضرری است كه هم خودش فی حد نفسه موجب ضرر است و هم برای پیدا شدن ضررهای دیگر این مقدمه و بسترِ لازم را فراهم می‌كند، برای این مسائل دیگر برای سرطان و امثال ذلك و اینها كه سیگار این چیز را فراهم می‌كند خب وقتی كه اینطور باشد خب حكم شرعی كه همان مساله حرمت غیرعقلائیه است حرمت امری كه موجب ضرر هست این هم برایش طبعاً مترتب می‌شود این نیازی به دلیل خاص و اینها ندارد.

 تلمیذ: الكل را نجس می‌دانید؟

 استاد: الكل بله اگر مایع بالاصاله باشد

 تلمیذ: پس اسكار دلیل حرمتش نیست؟

 استاد: خیر، حالا یكی مست نمی‌شود سیستمش یك طوری است كه مست نمی‌شود!!

 تلمیذ: الكل صنعتی چطور؟

 استاد: آنها مایع بالاصاله نیستند بلكه از چوب است.

 تلمیذ: آن الكلی كه برای تزریق استفاده می كنند نجس است؟

 استاد: اگر از انگور و اینها باشد بله، ولی اگر نباشد خیر، البته الكل تزریقات الكلش از انگور است.

 تلمیذ: الكلی كه برای استفاده ما هست بیشتر از چغندر قند است، ماده ای هست در چغندر بنام مَلاس كه از آن استفاده می كنند.

 استاد: یعنی شیره اش را می كشند؟

 تلمیذ: شیره اش را می كشند بعد آنچه كه باقی می ماند تفاله اش را ...، الكلی كه در ایران تولید میشود بیشتر از چغندر قند است یعنی خیلی ارزانتر از الكلهای دیگر است. بیشترش هم صادر می‌شود.

 استاد: علی‌كل‌حال آن مایع چغندر را می كشند یا تفاله‌اش را؟

 تلمیذ: تفاله اش را استفاده می كنند.

 استاد: مایعش را شكر می‌كنند؟

 تلمیذ: احتمال دارد آب به آن اضافه شود.

 استاد: آب و این چیزها دلیل نیست.

 تلمیذ: چغندر حالت خمیر مانند دارد، مایع نیست آن حالت سیالیت را ندارد.

 استاد: بله آنها را نمی‌توانیم بگوییم نجس است با این كیفیت نجس نیستند،

 تلمیذ: در زمان مرحوم آقا شما نظرتان در مورد ادكلن نجاست بود؟

 استاد: ایشان كه بطور كلی الكل را نجس می‌دانستند یعنی مسأله برگشتش به، البته من هم صحبت كرده بودم راجع به این قضیه، همان تخمیر را حكم مایع به آن می‌كردند من به ایشان اینطور می‌گفتم: اینكه مایع بالاصاله بودن، این مایع بالاصاله آن تخمیر و مراتب بعدی و تغییر و تحولات بعدی نیست، چون بالاخره هرچه باشد تبدیل به مایع می‌شود، سنگ را كه الكل نمی‌كنند، این مایعی كه فعلًا هست بالاخره این مایع باید یك مراتبی را بگذراند تا اینكه مایع بشود، این دلیلی كه آمده كه مایع بالاصاله بودن به خود اصل برمی‌گردد كه اصل این و آن منشائی كه این دارد آیا آن منشاء، منشاء مایع بوده یا غیرمایع؟

 تلمیذ: از حضرت عالی نقل شده كه تا ٦ درصد الكل در مشروبات الكلی جایز می دانید؟

 استاد: من ٦ درصد نگفتم، گفتم ٢ الی ٣ درصد همین ٢ الی ٣ درصدی كه مال همین ماء الشعیر هست ٦ درصد را یك مقداری بیشتر كردند!!.

 تلمیذ: نان هم همین مقدار دارد.

 استاد: بله همه چیز هست توی خیلی چیزها،

 الان این بیلیارد و این چیزهایی كه هست در اینجا، در دنیا عنوان قمار دارد، در دنیا این حالت را دارد لذا این حكم حرمت هم برایش مترتب است.

 تلمیذ: اگر موضوع له آن قمار باشد، از آن حالت ورزشی بودنش خارج بشود مثلًا بعد از چهل سال، پنجاه سال عنوانش عوض بشود.

 استاد: بله اگر بطور كلی تغییر پیدا كند دیگر الان روی حساب قمار كسی بیلیارد نكند، می‌شود یك چیز عادی كه این مفهوم آن عنوانی، دیگر از او سلب شده خب این هم می‌شود یك بازی مثل بازیهای دیگر مثل فوتبال.

 تلمیذ: ولی آنكه در روایت تصریح شده مثل شطرنج

 استاد: شطرنج بله، شطرنج را كاریش نمی‌شود كرد.

 تلمیذ: ولو اینكه ذاتش خارج بشود از عنوان قمار.

 استاد: اصلًا شطرنج نفس لعب با او حرام است، نه جنبه قماری، اصلا جنبه قمار ندارد، حالا قمار هم كه هست،

 تلمیذ: عرف را عرف عام باید گرفت یا اینكه عرف ایران.

 استاد: نخیر عرف، عرف ایران نیست، عرف، عرف دنیا است، مساله یك شهر و ده نیست، نه نه این اشتباه نشود آنی كه ملاك شارع است، شارع به یك ترتّب عنوان كار دارد و آن عنوان هم یك مساله تكوینی است نه اعتباری چه ما بخواهیم چه نخواهیم این عنوانی كه الان روی این قضیه مترتب است، این عنوان یك مساله‌ای است كه در اعتبار معتبِر قرار ندارد و به دست معتبِر نیست، این بر اثر یك تغییر و تحول اجتماعی در روند تعاملی است كه با این عنوان انجام می‌دهد بر آن اساس است آن تغییر و تحول اجتماعی اثرگذار در این تحول است نه اینكه اعتبار معتبِر كه در یك جا، در یك شهری این عنوان را از آن بردارد او می‌تواند عنوان را از این فعل خودش به عنوان قضیه شخصیه بردارد ولی به عنوان یك قضیه حقیقیه كه آن جنبه تحقق موضوع، خارجاً آن حكم رفته روی آن عنوان قماریتی كه بر این است آن، یك وقتی شارع می‌گوید اگر بازی را بعنوان قمار انجام بدهی این می‌شود حرام همین والیبال و فوتبالی كه الان حلال هست بعنوان قمار حرام می‌شود، در اینجا خود نفس لعب در اینجا اشكال ندارد، ولی این عنوانی كه به آن بار می‌شود این را داخل در تحت همان قضیه حقیقیه می‌كند و این حرمت به آن بار می‌شود، آن عنوان نداشته باشد صرف ورزش باشد و اینها اشكال ندارد، یك وقتی شارع می‌آید حكم را می‌برد روی نه قمار كردن خارج، می‌برد روی آن مفهومی كه عرف آن مفهوم را برایش حمل می‌كند بر اساس تعلق آن مفهوم، این موضوع هم محكوم به همین حكم خواهد شد، بر اساس تعلق آن مفهوم، آن مفهوم دیگر در اختیار معتبِر نیست، شما ساز را بگیرید و ببرید در منزلتان و استفاده از ساز نكنید، باز خرید و فروش آن حرام است، شارع نیامده ساز را بعنوان اینكه این، یعنی دو عنوان در اینجا وجود دارد یكی عنوان حرمت استفاده از یك شیئی كه موجب بروز و ظهور ساز دارد، شما فرض بكنید حتی یك كدو را بردارید، حكایات داریم می‌گویند رفت كدو را برداشت فارابی دو تا نخ به آن آویزان كرد و شروع كرد زدن، حالا كدو كه دیگر ساز نیست كدو را خورشت می‌كنند و می‌خورند، حالا شما كدو را بردارید به نیت اینكه بخواهید این راتبدیل به ساز بكنید این معامله باطل است.

 تلمیذ: این كدوها را خشكش می كنند از توی آن ساز در می آورند مثل این قلیان كه از كدو درست می كنند.

 استاد: اصلًا من شنیدم كه خشك كردن هم ندارد همان كدویی كه وسطش خالی است آن اصلًا خودش از آلات هست، اتفاقاً در آلات موسیقی باستان و قدیم و یك همچنین چیزی جزء آلات موسیقی بود من خودم دیدم یكی از آلات موسیقی‌شان همین كدو را نخ‌هایی از آن رد می‌كردند ولی حالا نه، همین كدو را انسان بردارد بجای اینكه بردارد و بیاید این استفاده را بكند حرام می‌شود، حالا فرض كنید هندوانه را مردم بیایند این كار را بكنند باز همین است، خربزه را بكند هرچیزی این دیگر بسته به ذوق و ابتكار سركار دارد، كه این ذوق خلاق شما چگونه از این نعمات الهی استفاده بهینه كند!، به این قضیه برمی‌گردد، این داخل در تحت حرمت می‌شود حالا اگر این مساله یكی و مسأله دیگر اینكه حالا اگر یك آلتی بشود آلت قمار این دیگر با آن استعمال ساز دوتا می‌شود، دیگر این قضیه با او فرق می‌كند خود این آلت و وسیله یك مفهومی برایش مترتب می‌شود بعضی‌ها هستند توی منازلشان با اینكه اهل ساز نیستند برای دكور ساز می‌گیرند و آویزان می‌كنند، چطور اینكه من شنیدم خیلی از منازلی كه درست می‌كنند در این منازل جایی برای مشروب هم درست می‌كنند، این خانه این طبقه جایی هم برای مشروب داشته باشد درست می‌كنند حالا بر فرض هم چیزی گیرش نیاید كه آنجا بگذارد ولی همین درست كردن اینجا حرام می شود و چیزی هم در آن نیست، همین سنگ و همین گچ حرام می‌شود و پولی كه معمار برای این مقدار گرفته حرام است، اكلش حرام است همین مقدار و آن شخصی كه آجر داده برای همین جا داده، همه اینها می‌شود چی؟ می‌شود حرام همین قسمت حرام می‌شود، مثل اینكه رسم هست یك جایی برای دكور كتابخانه درست می كنند حالا طرف اندازه خر هم نمی‌فهمد، ولیكن یك جایی برای كتابخانه درست می كند، كتابخانه خودش دكور است، عرض كردم خدمتتان كه مرحوم آقا در همان زمان سابق ما با ایشان رفته بودیم كتابخانه شمس در ناصرخسرو كتابهای قدیمی را می‌آورد و آدم واردی بود به كتاب، یك روز ما نشسته بودیم و یك آدمی آمد، تقریبا یك كمی مسن هم بود و خیلی خلاصه رفت و یك مدتی نشست و یك چند تا كتاب گرفت، دیدیم یارو برایش كتابها را آورد، ما نگاه به قیافه‌اش می‌كردیم این ژستی كه گرفته با این طرز صحبتی كه می‌كند این دو با هم نمی‌خورد، اینها با هم تناسب ندارند بعد یك دفعه گذشت و یك دفعه دیدیم كه ـ ما هم رفته بودیم توی نخ این، كوچك بودیم، هفت یا هشت سالم بود ـ یك دفعه دیدم كه می‌گوید یك كتابی كه جلدش سبز رنگ باشد و به این قدر باشد و این قدر ندارید آن آقای مسئولش آمد و رفت و گشت و یك دانه كتاب برداشت و داد به او، مرحوم آقا زد زیر خنده و سرشان پایین و یارو وقتی كه رفت گفت بابا این هر یك ماه دو ماهی اینجا پیدایش می‌شود، می‌آید از همین كتابهای رنگارنگ می‌خرد و حساب پولش را هم نمی‌كند كه این چقدر است گفت ما بهش می‌دهیم بعد از یكی دو ماه پیدایش می‌شود یك مقدار كتاب می‌خرد، یك دفعه می آید می گوید: كتاب قرمز بده، قرمز می‌خواهم، این دفعه آمده سبزش گرفته، حالا دفعه دیگر نمی‌دانم صورتی و سیاه این هم دكور است، این هم جزء ساختمان و چیزها حساب می‌شود، همین سازی را كه ا لان می‌خرند و به دیوارشان آویزان می‌كنند، با اینكه ممكن است سالها بگذرد و دست نگذارند و گرد و خاك هم بگیرد این عمل حرام می‌شود، این آلتی است كه عنوان محرم رویش است، گرچه به عنوان قشنگی، قشنگی كه اشكال ندارد، آدم می‌خواهد یك چیز قشنگ بگیرد، حالا به جای اینكه یك تابلو قشنگ آویزان كند، یك ساز می‌گذارد هم قشنگ است و هم یك چیز جدید است، نه این نمی‌شود این حرام است، چون این وسیله‌ای است كه الان عنوان حرمت را از خودش سلب نكرده، تا نگاه بكنی ا ساز است، این ساز است اینكه می‌گوییم این ساز است این چی شد؟ این با خودش مفهوم حرمت را هم آورد، مفهوم عدم جواز بیع را هم آورد، گرچه می‌گوید خدایا من در عمرم به این حتی دست نزدم، فقط آن خادم می‌آید این را تمیز می‌كند، حتی دست من هم به این نخورده، اینكه این را خریدی و آوردی در خانه‌ات و از همین باب است مجسمه‌ها، این مجسمه‌های كه هست در منازل همه اینها حرام است و همه اینها موجب كدورات است، حالا گرچه مثلًا نظر، نظر مجسمه آوردن نباشد، ولی همین نفس وجود، عنوانی كه این مجسمه پیدا كرده كه شارع حكم حرمت كرده بر صنعت و بر بیع و در حفظ، این حكم در همین‌جا سرایت دارد و اتفاقاً این از آن مواردی است كه در همان زمان هم بوده، نه اینكه اختصاص داشته باشد بر اینكه معبودی باشد و اینها كه خیلی‌ها دارند در منازلشان، بودائی‌ها و گاوپرست‌ها مجسمه‌های گاو را در خانه‌شان می‌برند، نفس آن وجود این مجسمه یك اثری دارد كه بر اساس آن اثر، شارع حكم حرمت كرده و آن با تغییر و تبدلات احوال از بین نمی‌رود، آن به حال خودش باقی است.

 تلمیذ: شطرنج هم به همین شكل است یعنی یك اثر خاصی روی نفس می گذارد؟

 استاد: بله

 تلمیذ: علتش چیست؟

 استاد: خود شطرنج فی حد نفسه یك تاثیر خیلی سوئی در نفس دارد و نفس را از نظر جنبه ربطی خودش اصلًا بطور كلی این را سلب می‌كند و متوجه آن جنبه مادی می‌كند، كسی كه شطرنج بازی می‌كند كم‌كم نفسش از آن حالت جنبه ربطی خودش برمی‌گردد و متحول می‌شود و جامد می‌شود، آن فكر و نفس و اینها روی این ماده و مادیات جامد می‌شود، چطور اینكه شما فرض بكنید می‌گویند بازار نروید، رفتن در بازار كراهت دارد، شما همین كه از بازار رد می‌شوید، سر و صدای دكان ها را می‌شنوید، این دارد معامله می‌كند، این دارد چانه می‌زند، آن قیمت بالا می‌دهد، آن دعوا می كند، آن داد می‌زند حسن آقا بیا آن جنس را، همین كه رد می‌شوید، از آن طرف بازار در بیاید می‌بینید حالتان عوض شد، مگر اینكه این گوشتان را بچسبانید اینطوری بكنید، كله‌تان پایین باشد به شرطی كه پیشانی‌تان به جایی نخورد، همین بروید بروید جلو دربیایید تازه حالا آن هم هوایش بگیرد، ولی اگر بروید و وارد بازار بشوید و در بیاید، می‌بینید حالتان با قبل از بازار فرق كرده، این یك تفاوت است، این همان كراهت است، كه انسان اگر كاری در بازار نداشته باشد، برای چی برود؟! مگر اینكه كاری داشته باشد، آن یك مطلب دیگر است كه بخواهد بخاطر كاری برود انجام بدهد و برگردد، همین جهت را انسان در یك همچنین حالا شدیدش بكنید تا برسد به اینجا، جاهایی كه انسان در آن جاها دنیا را زیاد می‌بیند این خواهی و نخواهی تاثیرش را در نفس احساس می‌كند، مساله شطرنج یك حالتی دارد كه اصلًا بطور كلی برای انسان حالت یك خمودی می‌آورد نسبت به وضعیت خودش و می‌گویند اصلًا موجب بیماریهایی هم می‌شود، از نظر روانی موجب خیلی بیماریهای مختلفی می‌شود، كسانی كه مدمن با این شطرنج هستند، منتهی خصوص شطرنج اینطور است، در چیزهایی دیگر می‌گویند اینطور نیست این شطرنج بخصوص این یك همچنین مساله‌ای دارد.

 تلمیذ: حالا یك ایرانی با آن قهرمانان روسیه مسابقه گذاشتند چهل هزار دلار جایزه به او بدهند مسابقه شطرنج كه هر كدام برنده شد این مبلغ را جایزه ببرد.

 استاد: دولت جایزه می دهد؟ این بیت المال نیست؟ آن كسی كه الان دارد می‌رود این كار را انجام می‌دهد به نیت چه این كار را انجام می‌دهد؟ به نیت اینكه جایزه را ببرد، اینكه قمار است.

 تلمیذ: در ایران برگزار می‌شود، بین قهرمان شطرنج ایران و قهرمان جهان بنام كارپف است، در طهران برگزار می شود.

 استاد: این چیزها دیگر به عقل ما نمی رسد!.

 تلمیذ: راجع به اهدء عضو كه طرف مرگ مغزی هست با این اعضاء، دیگری جانش نجات پیدا می كند نظر حضرت عالی چیست؟

 استاد: در مرگ مغزی هنوز حكم میت روی آن بار نمی‌شود، هنوز روح به بدن تعلق دارد، لذا جایز نیست تا وقتی كه روح قطع علقه بالكلیه از بدن نكرده باشد، حكم حی نسبت به این تلقی می‌شود و در آوردن اجزاء و اینها طبعاً حرام است، بله به مجرد اینكه قطع علقه شد آن وقت اشكالی ندارد.

 تلمیذ: دیگر مثله شدن صدق نمی كند؟

 استاد: بله دیگر صدق نمی كند.

 تلمیذ: آیا صحیح است كه قرنیه را استثناء كرده‌اید؟

 استاد: قرنیه تا شش ساعت بعد از قطع اكسیژن از مغز هم زنده است، نه استثناء نیست، ولی خودش نسبت به سایر اعضاء فرق می‌كند برای سایر اعضاء حتماً باید قلب كار كند، قطعاً نبایستی كه مرده، مرده باشد، می‌شود حالا فرض كنید كه در كُما و این چیزها باشد ولی باز بالاخره این كلیه آن حیات خودش را از دست نداده، قلب می‌زند، ولو اینكه با پمپاژ و اینها، اما اگر كه مرگ پیدا بشود دیگر پیوند می‌گویند فایده‌ای ندارد، از آن نظر می گویند، حالا اگر به جایی رسیدند كه فرض كنید حتی بعد از فوت هم بتوانند دوباره این اجزا را احیاء كنند خب آن مساله دیگری است ولی نسبت به قرنیه حكم همان است خود قرنیه زنده است.

 تلمیذ: با توجه به اینكه قرنیه را از بانك قرنیه می‌گیرند لازم است كه انسان تحقیق كند كه این قرنیه بعد از مرگ بوده یا قبل از مرگ؟

 استاد: نه دیگر آن تحقیق نمی‌خواهد.

 تلمیذ: بانك قرنیه هست كه دو سه سالی است تأسیس شده، بعد از اینكه مرگ پیش می آید، نه مرگ مغزی.

 استاد: مثلًا تصادفات و اینها

 تلمیذ: بانك قرنیه از آنجا می آورد ولی كلیه تا شش ساعت بعد امكان پذیر هست.

 استاد: كلیه اینطوری هست؟

 تلمیذ: بله كلیه دیرتر از بین می رود.

 تلمیذ: اهداء اعضاء از فرد زنده چگونه هست؟

 استاد: نمی شود، جایز نیست.

 تلمیذ: یكی از كلیه ها می گویند اضافی است؟

 استاد: چه كسی می گوید اضافی است. جگر هم می‌گویند سه چهارمش اضافی است، یك چهارمش كافی است، پس ما برویم جگر را در بیاوریم، تقسیم كنیم، قصابی هست؟، شُش هم یك دانه‌اش اضافی است، بعضی‌ها هستند با یك نصف شُش دارند نفس می‌كشند بیچاره‌ها.

 آنچه كه اضافی است، آن مغز است!!، آن اضافی است در این دوره و زمانه بقیه چیزها اضافی نیست.

 تلمیذ: ... ...

 استاد: آن عقلا كه در دنیا این مساله را می‌گویند، آنها حكم روی خود موضوع فی حد نفسه در وعاء اعتبار انسانی رفته، نه بلحاظ آن ملیت خاص یا تدین خاص، یعنی وقتی كه فرض كنید، یك همچنین مساله‌ای را عقلا می‌گویند جنبه شرعیتش در مسیر را لحاظ نكردند یا در یهود را لحاظ نكردند، در استناد به فعل انسانی، این مساله مورد ملاحظه قرار گرفته، تعدّی به دیگران كه عقلا او را مزمت می‌كنند، این به یهودیت و مسیحیت كار ندارد، هرچه كه موجب تعدی به حقوق به دیگران است، این فی حد نفسه از نظر عُرف عقلائی بدون ملاحظه شرع خاص چیست؟ مذموم است، حالا این تعدّی مصادیقی دارد، یك وقتی تعدی، تعدی جانی است، یك وقتی تعدی مالی است، یك وقتی تعدی نسبت به مال است، یك وقتی تعدی نسبت به حیثیت و آبروی شخص است، كه اصلًا جنبه مالی ندارد، یك وقتی تعدی تعدی حقوقی است، تعدی، تعدی حقوق است شخص یك كارخانه دارد اینها هم نمی‌روند در كارخانه‌اش را ببندند، نمی‌روند این كار را بكنند، وقتی كه می‌خواهد برود در كارخانه جلویش را می‌گیرند، هی می‌گوید بابا شما به من تعدی كردی می‌گویند ما تعدی نكردیم كارخانه‌ات بسته است، فقط این را می‌گیردنش می‌اندازد در كارخانه و كارخانه تعطیل می‌شود خب این تعدی به حق است، یا یك شخصی را می‌گیرند نمی‌گذارند حركت كند می‌گویند ما كه تو را نمی‌زنیم و كاریت نداریم، فقط نمی‌گذاریم راه بروی، این اشكال دارد، همینطور هرچیزی كه در این تعدی نسبت به حق، حقی كه یك فرد در محدوده اختیار خودش آن حد را برای خودش محفوظ نگه می‌دارد، آن چیست؟ مثلا فرض كنید كه ماشین پارك كردن جلوی درب منزل یك شخص، این الان یك حقی است كه مال این فرد است، نسبت به منزل و حریم خودش، كسی كه می‌خواهد ماشین را پارك كند، ماشین را كه در منزل نمی‌برد، كنار منزل پارك می‌كند و همین مقدار تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود، كسی كه جلوی درب گاراژ پارك كند و صاحب خانه نتواند ماشین را از گاراژ بیرون بیاورد، این تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود، حالا اگر یك كسی بگوید در دین شما این حرفها است و در دین ما این حرفها نیست این حرفها قابل پذیرش نیست، اینها چیزهایی است كه شارع بنا را بر همین سیره قرار داده، لازم نیست از طرف شارع بیاید، وقتی كه سمره‌بن‌جندب[[2]](#footnote-2) در منزل آن انصاری نخلی دارد، شارع حق استفاده از این نخل را به مالك داده است، شما می‌توانید از این نخل استفاده كنی، و به او رسیدگی كنی و حرس كنی، بیایی آب بدهی، رسیدگی كنی این حق استفاده از او، به آن فرد انصاری می‌گوید تو نمی‌توانی جلوی حق این را از دسترسی به مال خودش بگیری مگر بگویی این منزل، منزل من است بالاخره این شجره هم در منزل من غرس شده است و در محدوده من است شارع می‌گوید به میزان این شجره، حق تو نسبت به تمامیت ارض تقلیل پیدا كرده، در اینجا دو حق است، یكی حق مختصر و یك حق بیشتر ولی به این هم می‌گوید برای استفاده از حقت به حق او نباید تجاوز كنی حدش را چه كسی تعیین می‌كند؟ حدش را عرف تعیین می‌كند، آقا هر روز دیگر نمی‌توانی بیایی، هفته‌ای یك دفعه بیاید، البته این هفته‌ای یك دفعه را دیگر پیغمبر نگفته كه آقا من تعیین می‌كنم، جعل می‌كنم، استفاده از حقت را هفته‌ای یكبار آن هم یك ساعت، نه این حق را خود عرف تعیین می‌كند، یك درخت است بیش از یك هفته، دو هفته هم نیاز به بررسی ندارد، همین قدر كه نگاه بكنی و ببینی وضعش چطور است و خشیكده و بروی شاخه‌اش را بزنی، دو هفته‌ای یكبار كفایت می‌كند، یك ساعتی این را داشته باشی حالا اگر این از آن میزانی كه عرف تعیین كرده بیاید تخطی كند، در این صورت با حق آن شخص تزاحم پیدا می‌كند، اخطار اول، اخطار دوم، اخطار سوم بعد می‌گویند آقا بلند شو برو اصلًا بكن بینداز جلویش، این كه می‌گوید بكن یعنی چی؟ یعنی درخت خشك می‌شود، نخل را دربیاورند یعنی خشك می‌شود می‌گوید درخت خشك بشود ولی به حق آن مثلًا تعدّی نشود، الان چون تعدی شده در این صورت نمی‌شود صبر كرد، حالا اگر فرض بكنید من باب مثال قضیه عكس بود، یعنی این آدم سمره بن جندب این صاحب‌خانه شد، این آدم عوضی كه رفت لامذهب، صدها حدیث بر ضد امیرالمؤمنین تحویل معاویه داد، ایشان و ابوهریره و از اینها همیشه در تاریخ بودند، همیشه بودند، خواب درست می‌كردند، معجزه درست می‌كردند، نمی‌دانم روایت درست می‌كردند مردم را گول می‌زدند، همیشه بودند بله این قضیه ابن ملجم و قضیه ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَه وَ اللَه رَؤُفٌ بِالْعِبادِ﴾[[3]](#footnote-3) مال این سمره است ابوهریره با آن همه چیزش مثل سمره اینقدر قصی و مكدر و فلان نبود، چقدر آدم كشت، چقدر زنا كرد، سمره از فرمانداران معاویه بود، این كه برود حدیث راجع به امیرالمؤمنین جعل كند، فردا می‌شود فرماندار معاویه و هركاری هم می‌كند، حالا این قضیه عكس بود یعنی اگر آن صاحب بُستان سمره بود و آن انصاری صاحب درخت بود، هر وقت می‌خواست بیاید نمی‌گذاشت كه وارد خانه بشود، در این صورت پیغمبر چه می‌گفت؟ می‌گفت می‌توانی درش را بشكنی و وارد بشوی به میزانی كه عرف تعیین كرده است به درختت سر بزنی اگر مساله عكس می‌شد، یعنی در اینجا شكستن در كه حرام است چه می‌شود؟ حلال می‌شود.

1. مستدرک الوسايل ج ١٣ ص ٢٢٣ [↑](#footnote-ref-1)
2. کافى ج ٥ ص ٢٩٢ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره بقره «٢» آيه ٢٠٧ [↑](#footnote-ref-3)